

نویسنده کسی است که می‌نویسد اما هر چیزی را نوشتن، نویسنده‌گی نیست. قلم، نویسنده و جامعه یک مثلث متساوی الاضلاع هستند که اگر یکی از این ضلع‌ها حضور نداشته باشد، در واقع نه شکلی هندسی صورت می‌گیرد و نه کتابی خلق می‌شود. نویسنده کسی است که برای جامعه می‌نویسد؛ نه برای دل خود. نویسنده به ضمیر منفصل «من» می‌ماند که به دنبال چنین مفهومی است «من برای جامعه و جامعه برای من» و چنین گزاره‌ای یک گفت‌وگومندی به‌شمار می‌رود که از جنبه چندصدایی (polyphonic) هم بهره‌مند است. نویسنده‌گی به انواع مختلفی تقسیم می‌شود که می‌توان به نثر نویسی، نظم‌نویسی، طنز نویسی، رمان نویسی، داستان نویسی، هجو نویسی، فیلمنامه نویسی، نمایشنامه نویسی، نقد نویسی و... اشاره کرد. پل والرئ، شاعر سمبولیست فرانسوی بر این اصل اعتقاد داشت که در نثر، کلمات راه می‌روند اما در شعر، می‌رقصند. او بین نویسنده و نویسنده تفاوت قائل بود؛ زیرا اعتقاد داشت که نویسنده کسی است که برای نوشتن، می‌نویسد و نوشتن برای او نویسنده کسی است که هدفش از نوشتن القای بیانی یا آموزش مطلبی است و عملش قائم به «موضوع» آن عمل است. یعنی نوشتن برای او فعل متعدی و کار او تولید نوعی کالا است و خواننده را با مفاهیم منجمد در حد مصرف‌کننده باقی می‌گذارد. هر کاری که بی آمدش کار کردی کار آمد باشد را نویسنده انجام می‌دهد و کار نویسنده، انجام کاری است که وجود دارد و تنها نویسنده موجودیت آن را خواه خوب و یا بد، کشف و پردازش می‌کند. در قدیم، براساس شواهد و قراین به کسی که نثر می‌نوشت، نویسنده می‌گفتند و این نثر شامل کلیه آثار منثور از قرن چهارم تا دوران معاصر به زبان فارسی در می‌شود و از دیدگاه بافت و بیان می‌توان به نثر معمولی، نثر ادبی، نثر علمی و فلسفی، نثر تئوکراسی، نثر عرفانی، نثر تاریخی، نثر ادبی و داستانی، نثر دیوانی و... اشاره کرد. با این تعابیر، موضوع محل بحث و نظر مرتبط با «قلم برای نویسنده، کتاب برای جامعه» است.

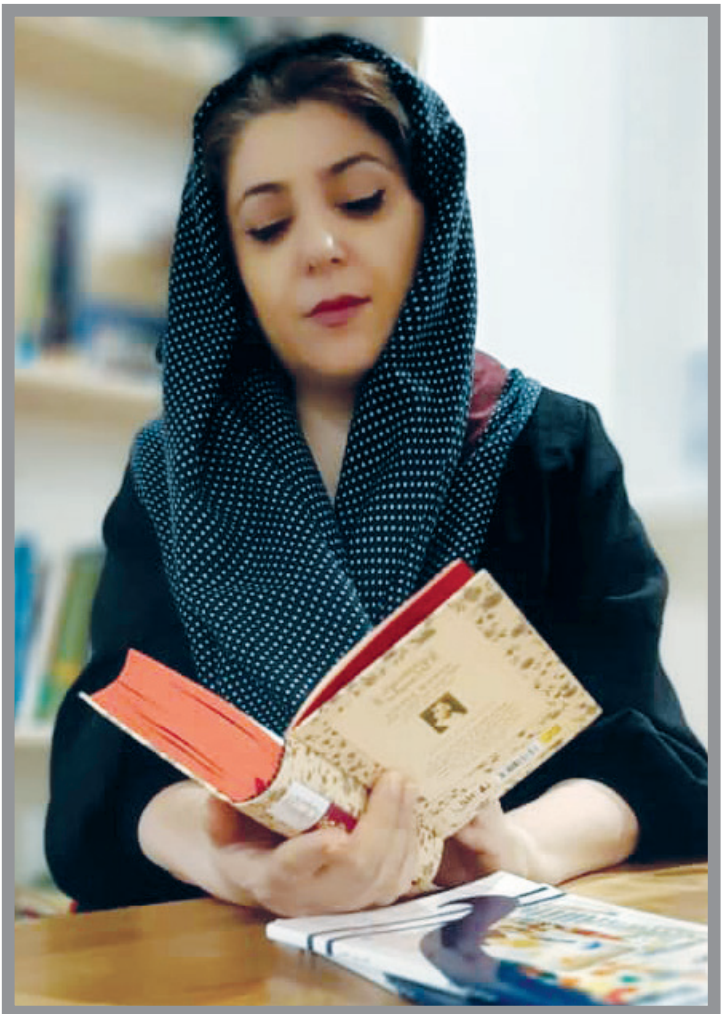
این موضوع از نوعی گفت‌وگومندی برخوردار است که در کدام از این موارد به تنهایی نقشی را در نوشتن بر عهده گرفته‌اند. تا قلمی نباشد، نویسنده‌ای نیست و تا نویسنده‌ای نباشد، قلمی وجود ندارد. رابطه قلم و نویسنده، یک رابطه دوسویه و دویوبه است. هر کسی که یادداشت‌های روزمره روزنویسی و کتب و کار خود را می‌نویسد هم نوعی نویسنده محسوب می‌شود، اما کسی که کتابی می‌نویسد و به مناسبات اجتماعی و مطالبات توحیه و زبانی مردم در قالبی پرشور و پرسوز، زنجیره ویژه‌ای دارد، می‌توان نویسنده برشمرد. نویسنده زنده است و کتاب و او بعد از مرگش، نقش نویسنده را در جامعه بازی می‌کند. فرق بین نویسنده و کتاب‌نویسنده در این است که نویسنده تا زمانی که می‌نویسد و در قید حیات است، برای کنایش تصمیم می‌گیرد و البته در جهاتی هم کتاب رها دیگری را در جامعه پیدای می‌کند؛ ولی با مرگ نویسنده، افسار کتاب به دست جامعه می‌افتد. اگر نویسنده در متن خویش دارای چندگانگی مفهوم و چندپارگی زبان باشد، به همان اندازه قدرت جامعه‌پذیری کتاب بالا می‌رود. نویسنده دو نوع نوشتن را تجربه می‌کند یکی خود را نوشتن است که اغلب این نوشته‌ها مرتبط به حسب‌الحال نویسی است که البته در جامعه ما کم‌رنگ است و دیگر جامعه را نوشتن است. به نویسنده‌ای که جامعه را می‌نویسد، نویسنده اجتماعی و در جوانی هم کار می‌زما می‌گویند. از سویی دیگر نویسنده می‌تواند دارای دو «من» باشد. یکی من فردی است و دیگری من اجتماعی. یکی من فردی، نویسنده بیشتر خودش را در گذار مکان و گذر زمان می‌نویسد و نوعی فردگرایی در متن پیداست که ایجاد این رویکرد فردگرایانه در ذهن نویسنده بستگی به فراز و فرودهای نویسنده در سیر جامعه دارد و ممکن است که نوشتار هایش پارادکسیکال باشد و یا گروتسک محور که در هر شرایطی نوشتارها بر پایه‌ها و سایه‌های زیست اجتماعی و زیست فکری نویسنده در حرکت‌اند. در من اجتماعی، نویسنده از آن خود نویسی به سمت جامعه‌نویسی و جامع نویسی حرکت می‌کند. من اجتماعی نویسنده نوعی من همگراست که نویسنده خودش را با جامعه همگام و همگون می‌کند. نویسنده در من اجتماعی، جامعه را با رویکردی جامعه‌شناسانه مورد مذاقه و مطالعه قرار می‌دهد و تلاش می‌کند تا که با زبان و فرهنگ جامعه ارتباطی تنگاتنگ برقرار کند و جامعه را با زبانی متفاوت توأم با بیستگی و همبستگی به تصویر بکشد. جامعه نیز به سان نویسنده از من فردی و جامع نویسی به‌خوردار است؛ به طوری که با خواندن یک کتاب با دو برداشت شخصی و اجتماعی از کتاب تصادم دارد. برداشت جامعه از مفاهیم یک کتاب بستگی به ذهنیت سیال و گنبد نویسنده دارد که به چه اندازه جامعه را در کتابش با خود همراه کرده و یا احیاناً به سمت و سبب خودگویی سوق داده است. ابزار نویسنده برای آفرینش یک کتاب کلمات هستند. کلمات در هر سطر از یک صفحه با هم مونولوگ و دیالوگ برقرار می‌کنند و صنعت واژه‌گزینی از جانب نویسنده در متن بسیار مهم است؛ زیرا که آشتی کلمات در یک سطر و یا در مجموع در صفحات یک کتاب خود منجر به بی‌امدی کارآمد و یا ناکارآمد می‌شود.

فریبا خانی در گفت‌وگو با آرمان ملی:

تقلید از دانایی، الگوی جدید نادانی است

ادبیات آئینه تمام‌نمای زندگی است

چهارمین مجموعه داستانی من در حال آماده شدن و ارائه به ناشر است



به نظر شما، مهم‌ترین چالش‌های امروز در زمینه ادبیات داستانی و بازار کتاب، چیست و اهالی قلم با چه مشکلاتی مواجه هستند؟

ما اگر بتوانیم لذت خواندن را به کودکان و نوجوانان بچشانیم، مشکل حل می‌شود. کتاب‌خواندن یک جور لذت است که متأسفانه جامعه ما با آن آشنا نیست. ادبیات یک جور مخدر است. الان خب، همه درگیر شبکه‌های اجتماعی هستیم. زمان زیادی در حال پرسه‌زنی در اینترنت. بعضی فقط مطالعات پراکنده در فضای مجازی داریم. کارل گریفلد روزنامه‌نگار معتقد است: نظرات ما از پرسه‌زدن در شبکه‌های اجتماعی سرچشمه می‌گیرند، نه مطالعه کتاب‌ها! این تقلید از دانایی، در واقع الگوی جدید نادانی است. البته نمی‌خواهم این همه بدبین باشم. چون فضای مجازی می‌تواند اطلاعات و آگاهی ما را بالا ببرد اما همه جهان درگیر این مسأله است که چرا فضای مجازی جای کتاب را گرفته است. باید بدانیم هر رسانه‌ای کارکرد خودش را دارد و هیچ رسانه‌ای قادر نیست جای آن یکی را بگیرد. وقتی تعداد کتابخوان‌ها زیاد نیستند، تیراژ پایین است. اهل قلم اوضاع خوبی ندارد. ورشکسته می‌شود. بحران‌هایی مثل کرونا، گران شدن کاغذ، تحریم‌ها و اثراتش روی قیمت کاغذ، شرایط انتشار کتاب را پیچیده کرده است. زدوبندها و گروه‌بندی‌های نشر و توزیع کتاب، گروه‌بندی‌های ادبی هم هست، که شرایط را از وضعیت عادی خارج کرده است.

مشخصاً در زمینه کودک و نوجوان، نگاه شما به مسأله ترجمه و تالیف چیست و این دو را در چه نسبتی با یکدیگر می‌بینید؟

راستش ما نویسندگان و شعرای خوب در حوزه کودک و نوجوان داریم. که نسبت به شرایطی که دارند خوب کار می‌کنند. اما ادبیات آئینه تمام‌نمای زندگی و یک اجتماع است. هر چه کشوری از لحاظ تکنولوژی و آموزش جلو باشد، ادبیات بهتری هم خواهد داشت. ما در مدرسه کمتر زمینه بروز خلاقیت را داریم. درس حفظ می‌کنیم. ادبیات اساسش خلاقیت است. زمینه رشد خلاقیت کم است. اثر ترجمه ما را با ادبیات دیگر سرزمین‌ها آشنا می‌کند یک فرصت هستند. آن‌ها جذاب‌اند و جذاب‌تر از آثار تالیفی. چون شرایط خلق مناسب‌تری داشته‌اند.

آیا در حال حاضر مشغول نگارش اثر تازه‌ای هستید و اینکه، آیا کتابی را در آستانه چاپ دارید؟

چهارمین مجموعه داستانی من در حال آماده شدن و ارائه به ناشر است. مثل کتاب قبلی مجموعه‌ای از ناداستان‌هاست و قسه آدم‌های واقعی. امیدوارم اثر خوبی باشد.

آرمان ملی- بیتنا ناصر: اخیراً فریبا خانی، نویسنده و روزنامه‌نگار فعال در حوزه کودک و نوجوان، با شرکت در پروژه «گارت» که با هدف پرورش مهارت‌ها و بالابردن هوش کودکان و نوجوانان تعریف شده، موفق به دریافت لوح تقدیر از یونسکو شده. نویسنده و آثاری همچون «من سوزن قورت دادم» و «ناداستانی به نام زندگی» معتقد است برای تشویق جامعه و خصوصاً کودکان به مطالعه، باید «بخوانیم لذت خواندن را به کودکان و نوجوانان بچشانیم...» می‌گوید: «کتاب‌خواندن یک جور لذت‌جویی است که متأسفانه جامعه ما با آن آشنا نیست». مشروح گفت‌وگو با این نویسنده را در ادامه می‌خوانید.

روزنامه‌نگاری و گزارشگری از من داستان‌نویس بهتری بسازد. چون مدام با اتفاق‌ها، داستان‌های عجیب و غریب مردم در ارتباط بودم. اما کار مداوم در روزنامه‌ها از بی‌یک خبر دویدن، سراغ آدم‌ها و کارشناس رفتن برای گرفتن یک مصاحبه، انرژی مرا می‌گرفت و فرصت کمتری برایم می‌گذشت. البته در این سال‌ها، کنار کار مطبوعات کتاب «داسم با طعم اکلیبتوس» را نوشتم که نشر قطره آن را منتشر کرد. یک داستان نوجوانانه هم داشتم به نام «من سوزن قورت دادم...» که انتشارات پیدایش زحمتش را کشید و یک مجموعه خاطره داستان با عنوان «ناداستانی به نام زندگی...» که در نشر خرد تود یافت.

را که سال‌ها قبل روی آن کار شده هم ضعیف می‌کنیم. بحث واگذاری کتابخانه‌های کانون به وزارت ارشاد خودش یکی از خبرهای عجیب این روزها بود. رسانه‌های کودک و نوجوان را هم بنا به شرایط اقتصادی تعطیل می‌شود و... به هر حال برنامه شخصی برای این گروه سنی نداشته‌ایم؛ در حالی که هر چه برای این گروه برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کنیم از تعداد بزرگان جامعه کاسته‌ایم.

علاوه بر روزنامه‌نگاری، داستان‌نویسی را نیز در کارنامه خود دارید. فعالیت‌های شما در این حوزه، از چه زمانی آغاز شده و بطور پیش می‌رود؟ باید اعتراف بکنم که امید داشتم این ۲۹ سال

را حیل برای زندگی می‌جنگد

یادداشتی بر تازه‌ترین اثر فرشته نوبخت

جامعه‌ی بلکه زنی معمولی با شغلی پر مشغله را به تصویر کشیده است. زندگی را حیل در فضایی رفت و برگشتی و فلش‌بک‌هایی دیدگاه‌های نو نسبت به جهان پیرامونش است. را حیل در طول این داستان به‌سوی بلوغ فکری قدم برمی‌دارد. رشد و جوانه زدن و البته خارج شدن از پبله زندگی پیشینش در پی حلول قریب‌الوقوع عشق به او کمک می‌کند تا دنیا را از دریچه دیگری ببیند. تنهایی که نقطه‌ای پررنگ و برجسته در این روایت است با مرور خاطرات را حیل به خوبی خود را نشان می‌دهد. و حالا ظهور عشق میان این همه تنهایی به قصد زیا کردن زندگی او می‌آید و این قهرمان داستان است که باید تکلیفش را با خودش روشن کند که آیا این بلوغ را پیدا می‌کند و می‌تواند عشق را بنسازد یا نه. «را حیل می‌خندد: ممنون به همه سلام برسان. یادت باشه چی گفتم بهت. بهش بگو زنگش رو بکنه چون من راستی راستی دارم عاشق می‌شم. مینا ناگهان ساکت می‌شود. را حیل خداحافظی می‌کند و تلفن را قطع می‌کند. قبل از خاموش کردن گوشی اش بیامی از مینا می‌رسد: تود یوانه‌ای. فهمیدی؟ دیگر هیچ شکی باقی نمانده...» داستان دره انجیر

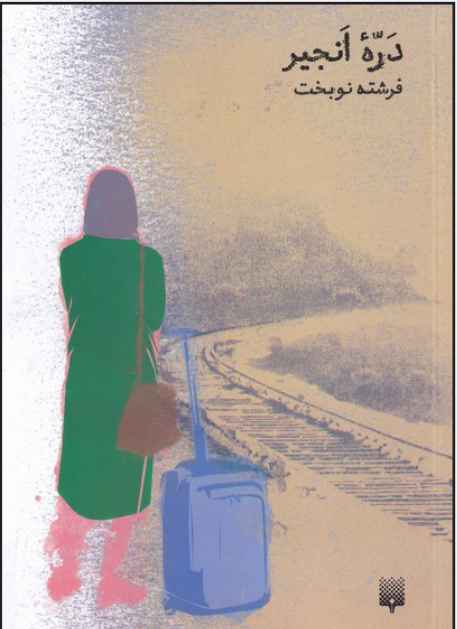
در سیر داستان وارد روایت می‌شوند و نقش‌هایشان را ایفا می‌کنند. آدم‌هایی گاه سیاه، گاه سفید و آن‌هایی که تلفیقی توأم از خصوصیات انسانی هستند. نوشتن هدفمند می‌تواند یکی از نقاط قوت هر نویسنده‌ای باشد و فرشته نوبخت در هر داستانی که می‌نویسد این هدفمندی را به خوبی به خواننده نشان می‌دهد. داستانی که همیشه نقطه عطفی دارد و قهرمان داستان برای رسیدن به این نقطه عطف همواره روبه‌جلو حرکت می‌کند. کتاب را که می‌خواند به یاد مطلبی از ارنت هاینگی افتادم: «زمانی که نبرد به شروع می‌شود، سربازان شجاع تمامی افکار منفی خود درباره جنگیدن کنار می‌گذارند و وارد میدان نبرد می‌شوند. مانند یک سرباز شجاع، وظیفه خود بدانند که وارد میدان جنگ شوید و آن را تمام کنید.» و به نظر من قهرمان روایت نوبخت زنی بود که وارد میدان نبرد شد.

دره انجیر، روایت زنی است که به نظر من حس شروع و پایان را در کادری بزرگ و در نمایی لانگ‌شات، در کنار هم تجربه می‌کند؛ زنی که با بیماری دست و پنجه نرم می‌کند و در عین حال عشق را نرم نرمک در وجودش پرورش می‌دهد. این پارادوکس، گیرایی روایت نوبخت را دوچندان کرده است. را حیل، زنی منطقی ست و زندگی را از دریچه حقیقت و منطق می‌بیند. در روایت نوبخت از زندگی زنی که سرطانی، آن شور و شوق جوانه زدن را از او گرفته، هنوز هم سایه‌های امید و بارقه‌هایی از تلاش برای زندگی دیده می‌شود... «دود را با ولع می‌بلعد و بغضش را قورت می‌دهد. مدتی است که حس می‌کند دارد به جاهای خطرناکی با خودش می‌رسد. یا شاید هم رسیده و هنوز خبر ندارد. حتی این جای خطرناک را هم نمی‌شناسد، این پریشانی و بیچارگی را. دوره شیمی درمانی اش این بار خیلی طولانی‌تر و جان‌فرساتر شده است؛ نه بدنش قدرت قبل را دارد و نه روحش امیدوارگی گذشته را...» قهرمان داستان، همچون روایت‌های پیشین نوبخت، یک زن است. زنی پرستار با موقعیتی که حالا با آن مواجه شده است. وجهه‌ها به جایگاه آن‌ها در این روایت هم مثل داستان‌های دیگر نویسنده، به خوبی قابل روئت است. زنی که این‌بار نه از طبقه روشنفکر و نویسنده



مریم طباطبایی‌ها

وقتی کتاب «دره انجیر» را در دست گرفتم، شک نداشتم قرار است با داستانی خوش‌فرم و خوش‌خوان روبه‌رو بشوم. دره انجیر، نوشته فرشته نوبخت، رمان نویسی، نمایشنامه‌نویسی و منتقد ادبی است که داستان‌ها و روایت‌ها را به‌زعم من خیلی خوب می‌شناسد. در چندین و چند کتابی که از او خواندم، همیشه یک نکته کلیدی و اساسی در کتاب‌هایش وجود داشته و آن هم این که نویسنده مطمئناً به داستانی که قرار است آن را نقل کند، به خوبی فکر کرده، داستانی که استخوان‌بندی آن، دیالوگ‌هایش و زمان و مکان‌های همگی نتیجه شناخت ملموس و کافی از پیگیره‌بندی یک روایت جان‌دار از ابتدا تا به انتهاست. دره انجیر، روایت زنی است که به نظر من حس شروع و پایان را در کادری بزرگ و در نمایی لانگ‌شات، در کنار هم تجربه می‌کند؛ زنی که با بیماری دست و پنجه نرم می‌کند و در عین حال عشق را نرم نرمک در وجودش پرورش می‌دهد. این پارادوکس، گیرایی روایت نوبخت را دوچندان کرده است. را حیل، زنی منطقی ست و زندگی را از دریچه حقیقت و منطق می‌بیند. در روایت نوبخت از زندگی زنی که سرطانی، آن شور و شوق جوانه زدن را از او گرفته، هنوز هم سایه‌های امید و بارقه‌هایی از تلاش برای زندگی دیده می‌شود... «دود را با ولع می‌بلعد و بغضش را قورت می‌دهد. مدتی است که حس می‌کند دارد به جاهای خطرناکی با خودش می‌رسد. یا شاید هم رسیده و هنوز خبر ندارد. حتی این جای خطرناک را هم نمی‌شناسد، این پریشانی و بیچارگی را. دوره شیمی درمانی اش این بار خیلی طولانی‌تر و جان‌فرساتر شده است؛ نه بدنش قدرت قبل را دارد و نه روحش امیدوارگی گذشته را...» قهرمان داستان، همچون روایت‌های پیشین نوبخت، یک زن است. زنی پرستار با موقعیتی که حالا با آن مواجه شده است. وجهه‌ها به جایگاه آن‌ها در این روایت هم مثل داستان‌های دیگر نویسنده، به خوبی قابل روئت است. زنی که این‌بار نه از طبقه روشنفکر و نویسنده

دره انجیر
فرشته نوبخت

یادداشت

«سدنصر الدین»
و فرهنگ عامه مردم تهران

محمود توسلیان
منتقد

بخشی از قلمرو فرهنگی هر سرزمینی در دل متون و کتاب‌های آن سرزمین نمودار می‌شود. به بیان دیگر این واژگان و کاربران آن هستند که می‌توانند به واسطه نوشتن تاریخ به حفظ و نگه‌داری آن قلمرو و فرهنگی کمک شایانی کنند. خاطره‌نویسی یکی از گونه‌های ثبت و ضبط تاریخ شفاهی است که خود به تاریخ‌نگاری‌های کلان پایان می‌یابد. این گونه از نوشتارهای ادبی در سده اخیر به خصوص در نیمه دوم این سده (از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۶۳ خورشیدی)، سبب شده است که امروزه علاقه‌مندان به مباحث تاریخی و فرهنگی از منابع خوبی بهره‌مند شوند. «تهران نوشته‌های یک بچه تهرون» با عنوان اصلی «سدنصر الدین» یکی از کتاب‌هایی است که نشانی‌های خوبی از یک دوره تاریخی خاص به ما می‌دهد. در این اثر که مجموعه‌ای از خاطرات طنزآمیز امیر خیام است به خواندن بخشی از فرهنگ عامه مردم تهران پرداخته می‌شود. یکی از ویژگی‌ها آثار از این دست، ارائه دورنمایی از موقعیت جغرافیایی و طرح موضوع بافت شهری و محله‌های یک منطقه است که در این مورد خاص «خیابان خیام»، نزدیک امامزاده سیدنصرالدین و محله ملک‌آباد است. در طول خرده روایت‌ها به تدریج با یک محله، افراد آن محله و بخشی از فرهنگ مردمان آن آشنا می‌شویم. به عنوان مثال درباره خانه سدنصرالدین می‌خوانیم: «خونه سدنصرالدین ۷۵ متر بود. از ابتدای کوچ‌تا در حیاط دالان درازی بود که به حیاط کوچکی می‌رسید.

وسط حیاط، حوضی شش ضلعی لَم داده بود و کنار حیاط هم درخت اناری بود. نزدیک درخت انار هم هاون بود. خانه دو مطبخ کوچک هم داشت. مطبخ کوچک دیگری هم بود، درست در گوشه ایوان که جای نگه‌داری ترشی بود. بالای مطبخ پشت بام کوچکی بود که خرپشته‌ای هم داشت بالای او اتاق بالا هم پشت بام بود...» طبیعی است که به واسطه این معماری افراد هم باید در این فضا، زندگی صمیمانه‌ای داشته باشند و این افراد علاوه بر خصوصیات فردی، نسبت‌های دیگری با جامعه برقرار کنند که همان شغل‌شان باشد. پس دراختن به افراد و مشاغل یکی دیگر از ویژگی‌های این قبیل متون است. مثلاً «مشدعلی (مشهدی علی)، معمار خانه، بیشتر بلد بود پله درست کند. در گوشه کنار خونه سدنصرالدین هم بی‌خودی پله گذاشته بود...» یا «محور و شخصیت اصلی خاطره‌هایم عزیز چون است که حق مادری بر گردنم دارد. عموی بزرگ، مرحوم شیخ ابراهیم که مشهور بود به شیخ ابرام؛ مردی بسیار متشوع که در مغازه مرحوم میرزا احمد عابد نهندی (مرشد چلبوی) آشپزی می‌کرد. از دوستان نزدیک مرشد و مرحوم شیخ رجبلعلی نوگوییان (رجبلعلی خیاط) بود...». داده‌هایی که خواننده‌یاد از نکته مهم دیگری در خود دارد که بحث معرفی و نشان‌دهی برخی شخصیت‌های مشهور این دوره را در دل خود دارد. در این کتاب از مهدی سهیلی (شاعر)، اصغر خیام (غزل‌خوان)، اسماعیل خیام (هنرمند مشهور تئاترهای روحی و سیاه‌پوش)، سعدی افشار (بازیگر سیاه‌پوشی، محمدرضا آقاسی (شاعر) به تناوب یاد می‌شود. اما نخ تسبیح همه این ویژگی‌ها در این کتاب، پرداخت‌های طنز-پردازانه قصه‌هاست. به این مفهوم که هر کجا راوی نویسنده هر چیزی را ربهانه نوشتن و ذکر خاطره کرده است، کمی نمک طنز و شوخ‌طبعی به آن افزوده است.

گزارشی واقعی از چند فقره قتل

«در کمال خونسردی: گزارشی واقعی از چند فقره قتل و پیامدهای آن» نوشته ترومن کاپوتی با ترجمه لیلیا نصیری‌ها منتشر شد. در معرفی کتاب عنوان شده است: «در کمال خونسردی» یکی از شاهکارهای ناداستان خلاق همه‌عصار است. نوشتن این کتاب ترومن کاپوتی ۱۹۴۴-۱۹۸۴) را چنان از انرژی تهی کرد که در عمل ۲۰ سال آخر زندگی اش را صرف مبارزه با خستگی نوشتنش کرد و در نهایت در اوان شصت‌سالگی، بر اثر مشکلات حاد کبدی از دنیا رفت. ماجرا از خبر کشتار کوتاه که کاپوتی بر آن داشت تا مانند کارآگاهی کلاسیک بی همه سرخ‌هایی برود که پیرامون این جنایت فبیع وجود داشت. پس از دستگیری قاتلین، او ماه‌های بسیاری را با آن‌ها حرف زد. با هر آدمی که چیزی دیده بود، با هر شاهدی و شش سال بعد، یعنی در ۱۹۶۶، کتاب انتشار یافت و پرچمدار جرمانی شد که امروزه «ناداستان خلاق» می‌نامندش. کتابی که آن را طنین صدای تیر راسکولنیکف دانسته‌اند در ذهن غول ادبیات آمریکا، صدای تبری که او را به کاتزنس خونین کسانه تا کشف کند چرا انسان‌ها می‌بایست سلاخی می‌شده‌اند و چرا این دو جوان میل به ریختن خون داشته‌اند. «در کمال خونسردی» تاریخ مستندنگاری خلاق را به بعد و قبل از خود تقسیم کرده است. این اثر نوشته ترومن کاپوتی با ترجمه لیلیا نصیری‌ها در ۴۵۱ صفحه با شمارگان ۱۰۰۰ نسخه و با قیمت ۱۶۰ هزار تومان در نشر چشمه راهی بازار کتاب شده است. پیش‌تر کتاب‌های «موسیقی برای آفتاب پرست‌ها» و «تابوت‌های دست‌ساز» از این نویسنده در نشر یاد شده منتشر شده بود.